

ایمان ابراهیم آزمایش می شود - پیدایش ۱:۲۱ - ۷؛ ۲۲: ۱ - ۱۹

ارتباط

برای امروز از چه چیزی ممنونی؟

این هفته گذشته کار خدا را در زندگی خود چگونه دیده اید؟

چه مشکلاتی را در زندگی تجربه می کنید؟ چطور میتوانیم کمک کنیم؟

کشف جلسه گذشته را چگونه به کار بردید؟ چی شد؟

کشف آخرین جلسه را با چه کسی در میان گذاشتید؟ پاسخ آنها چه بود؟

دستورالعمل: لطفاً از مراحل زیر برای راهنمایی شما برای کشف حقیقت خدا در بخش زیر استفاده کنید

کشف کردن

گام یک - شرکت کنندگان به نوبت بخش های متن را می خوانند

گام دوم - یک نفر کل متن را با صدای بلند می خواند در حالی که دیگران گوش می دهند

گام سوم - یک شرکت کننده قسمت را با کلمات خود بازگو می کند

ایمان ابراهیم آزمایش می شود - پیدایش ۱:۲۱ - ۷

خداوند همانطور که وعده داده بود، سارا را برکت داد ۲ و در وقتی که ابراهیم پیر بود، سارا حامله شد و پسر برای او

زایید. این پسر در همان وقتی که خدا فرموده بود به دنیا آمد ۳. ابراهیم اسم او را اسحاق گذاشت ۴. وقتی اسحاق هشت روزه

شد، ابراهیم همانطور که خدا به او دستور داده بود، او را ختنه کرد ۵. وقتی اسحاق متولد شد ابراهیم صد ساله بود ۶. سارا

گفت: خدا برای من شادی و خنده آورده است و هرکه این را بشنود با من خواهد خندید ۷. سپس اضافه کرد: چه کسی

میتوانست به ابراهیم بگوید که سارا بچه شیر خواهد داد؟ چون من در موقع پیری او پسر برایم زاییده‌ام

ایمان ابراهیم آزمایش می شود - پیدایش ۱:۲۲ - ۱۹

مدتی بعد خدا ابراهیم را امتحان کرد و به او فرمود: ابراهیم! ابراهیم جواب داد: بله ای خداوند ۲. خدا فرمود: پسر عزیزت

اسحاق را که خیلی دوست میداری، بردار و بیه سرزمین موریاء برو. آنجا او را بر روی کوهی که به تو نشان خواهیم داد

برای من قربانی کن ۳. روز بعد، ابراهیم صبح زود بلند شد. مقداری هیزم برای قربانی شکست و آنها را بر روی الاغ

گذاشت. اسحاق و دو نفر از نوکران خود را برداشت و به طرف جاییکه خدا فرموده بود به راه افتاد ۴. روز سوم، ابراهیم

آن محل را از فاصله دور دید ۵. به نوکران خود گفت: اینجا نزد الاغ بمانید. من و پسر به آنجا میرویم تا عبادت کنیم. بعداً

نزد شما برمیگردیم. ۶. ابراهیم هیزمها را بر دوش اسحاق گذاشت و خودش کارد و آتش برای روشن کردن هیزم برداشت و برای گذراندن قربانی با هم به راه افتادند. ۷. اسحاق گفت: پدر!، ابراهیم جواب داد: بله پسر! اسحاق پرسید: میبینم که تو آتش و هیزم داری، پس بزه برای قربانی کجاست؟ ۸. ابراهیم جواب داد: خدا خودش آن را آماده میکند. هردوی آنها با هم رفتند. ۹. وقتی آنها به جایی رسیدند که خداوند فرموده بود، ابراهیم یک قربانگاه درست کرد و هیزمها را روی آن گذاشت. پسر خود را بست و او را روی قربانگاه، روی هیزمها قرار داد. ۱۰. سپس چاقو را به دست گرفت تا او را قربانی کند. ۱۱. اما فرشته خداوند از آسمان او را صدا کرد و گفت: ابراهیم، ابراهیم! او جواب داد: بلی، ای خداوند. ۱۲. فرشته گفت: به پسر خود صدمه نز و هیچکاری با او نکن. من حالا فهمیدم که تو از خدا اطاعت میکنی و به او احترام میگذاری. زیرا تو پسر عزیز خود را از او مضایق نکردی. ۱۳. ابراهیم به طرف صدا نگاه کرد قوچی را دید که شاخهایش به درختی گیر کرده است. او رفت و آن را گرفت و به عنوان قربانی سوختنی به جای پسرش قربانی کرد. ۱۴. خداوند مهیا « ابراهیم آنجا را نامید و حتی امروز هم مردم میگویند بر کوه خداوند، او مهیا میکند. » میکند ۱۵. فرشته خداوند، برای بار دوم از آسمان. ابراهیم را صدا کرد و گفت ۱۶: من به تو وعده میدهم و به اسم خودم قسم میخورم که تو را به فراوانی برکت خواهم داد. زیرا تو اینکار را کردی و پسر عزیز خود را از من مضایقه نکردی. ۱۷. من قول میدهم که نسل تو را مانند ستارگان، آسمان و شنهای ساحل دریا زیاد کنم. نسلهای تو بر دشمنان خود پیروز خواهند شد. ۱۸. تمام ملتها از من خواهند خواست همانطور که نسل تو را برکت دادهام، نسل آنها را هم برکت دهم. فقط به خاطر اینکه تو از من اطاعت کردی. ۱۹. ابراهیم نزد نوکران خود برگشت و آنها با هم به بشریبع رفتند و ابراهیم در آنجا ساکن شد.

بپرسید/پاسخ دهی د

در این قسمت چه می بینید؟

این برای شما چه معنی می دهد؟

چه چیزی را در این قسمت دوست دارید/نمی پسندید؟

چگونه این قسمت دیدگاه شما را نسبت به خدا/مردم تغییر می دهد؟

پاسخ: اگر این درست است... انوقت

چگونه باید روش زندگی شما را تغییر دهد؟

کشف امروز را با چه کسی به اشتراک خواهید گذاشت؟

خاتمه دادن

__ تصمیم بگیرید که چه زمانی گروه دوباره ملاقات خواهد کرد و با دعا ببندید